

مسئولیت مدنی دولت در دستورالعمل حکومتی امیرالمؤمنین (ع)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۵ سید حسن وحدتی

شیری* / احسان سامانی**

چکیده

احادیث متعددی بر مسئولیت مدنی دولت دلالت دارند. یکی از این روایات، روایت اصبع بن نباته است که در این نوشته به بررسی ابعاد مختلف آن می‌پردازیم. بر اساس این روایت، در صورت قصور کارکنان دولت، مسئولیت جبران خسارت بر عهده بیت المال مسلمین است و این حکم مختص قضات نبوده؛ چرا که عنوان «قاضی» در این روایت خصوصیتی نداشته و چنانچه از کلام برخی از فقها فهمیده می‌شود، در دولت اسلامی تمام مقامات اجرایی چنانچه در حوزه مأموریت خود بدون تقصیر مرتکب خطایی شوند، جبران خسارت آنها بر عهده بیت‌المال است. همچنین با توجه به اینکه قتل و قطع از باب تمثيل و بیان مصداق بین بوده و علاوه بر آن، نبود تفاوت بین دم و قطع با خسارات مالی در این باب، و استشهاد به بیانات فقها در خصوص این روایت، می‌توان گفت این روایت هم شامل خطای قاضی در باب قصاص و دیات می‌شود و هم شامل دعاوی مالی که در هر دو مورد چنانچه در صدور حکم و اجتهاد تقصیری مرتکب نشده باشد، جبران خسارت به عهده بیت المال است.

واژگان کلیدی: مسئولیت مدنی، دولت، روایت اصبع بن نباته، اخطاء، خسارات جانی،

خسارات مالی.

*. استادیار دانشگاه قم. (Vahdati11@yahoo.com)

**. سطح ۴ حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری حقوق خصوصی. (Esamani63@yahoo.com)

مقدمه

روایت اصبع بن نباته با دو سند در کتب روایی شیعه نقل شده است. شیخ کلینی در کتاب الکافی این حدیث را به صورت مسند نقل کرده که سلسله سند و متن آن بدین گونه است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْزِيمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطَعَ فَعَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۷، ص ۳۵۴). همچنین شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب الاحکام و شیخ صدوق (ره) در کتاب من لایحضره الفقیه این حدیث را به صورت مرسل و به نقل از اصبع بن نباته بدین شکل نقل کرده‌اند: «وَرَوَى الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطَعَ فَهُوَ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۳۱۵؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۷).

برای اثبات یا عدم اثبات مسئولیت مدنی دولت با توجه به این روایت، لازم است ابتدا اعتبار و سپس دلالت آن بررسی شود. در بحث بررسی دلالتی این روایت نیز به تبیین چند نکته خواهیم پرداخت. نخست اینکه مقصود از «قاضی امیر المؤمنین (ع)» چیست؟ آیا مقصود بیان حکم شرعی است یا حضرت (ع) در مقام قضاوت و فصل خصومت است یا اینکه یک حکم حکومتی صادر نموده است؟ دوم اینکه مقصود از واژه «اخطأت» در متن روایت چیست؟ سوم اینکه آیا این روایت مختص خسارات جانی است یا خسارات مالی را نیز در بر می‌گیرد؟ چهارم اینکه آیا این روایت فقط شامل قضات می‌شود یا تمام مناصب حکومتی را نیز شامل می‌شود؟ در نهایت اینکه جمله «علی بیت مال المسلمین» آیا بیانگر یک حکم تکلیفی است یا یک حکم وضعی را در این خصوص جعل می‌کند؟

۱. بررسی سندی روایت

ابتدا سلسله سند روایت شیخ کلینی را بررسی و سپس اعتبار روایت اصبع بن نباته را

ارزیابی می‌کنیم.

۱.۱. روایت ابی مریم

در سلسله سند روایت ابی مریم از امام باقر (ع)، علی بن ابراهیم، ابراهیم بن هاشم، ابن فضال، یونس بن یعقوب و ابی مریم انصاری وجود دارند که در ذیل به بررسی احوال آنان خواهیم پرداخت.

۱. علی بن ابراهیم: نجاشی در کتاب رجال خود، علی بن ابراهیم را ثقه و صحیح المذهب دانسته و می‌فرماید: «ایشان در نقل حدیث فردی موثق، دقیق و مورد اعتماد و نیز دارای مذهبی صحیح بوده است» (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۲۶۰). ابن داوود نیز ایشان را مدح نموده و می‌گوید: «ایشان فردی مورد اطمینان در نقل حدیث، دقیق و مورد اعتماد و دارای مذهب صحیح بوده است» (ابن داوود، ۱۳۸۳ق: ۲۳۷). حلی نیز در کتاب خلاصه، ایشان را فردی ثقه و مورد اعتماد و دارای مذهب صحیح و مؤلف چندین کتاب می‌داند (حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۰۰). با توجه به این توثیقات که در کتب رجالی مختلف در مورد او ذکر شده، ایشان فردی ثقه و مورد اطمینان از حیث نقل روایت و همچنین فردی صحیح المذهب از حیث اعتقاد می‌باشد.

۲. ابراهیم بن هاشم: ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق قمی، اصالتاً کوفی بوده و سپس ساکن قم می‌شود. ایشان شاگرد یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام رضا (ع) بوده است (ابن داوود، ۱۳۸۳ق: ۲۰) و گفته شده اولین کسی است که احادیث کوفیان را در قم نشر داده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۶). همچنین گفته شده کتاب‌هایی تألیف نموده است (طوسی، بی‌تا: ۱۲). حلی در کتاب الخلاصه می‌گوید: «در مورد ایشان از فقهای امامیه به طور صریح چیزی در مورد عدالت و عدم عدالت ایشان نشنیده‌ام. روایات زیادی از ایشان نقل شده و ارجح این است که روایات او پذیرفته شود» (حلی، ۱۳۸۱ق: ۴).

۳. ابن فضال: در خصوص حسن بن علی بن فضال، گفته شده است فتحی مذهب بوده، اما در اواخر عمرش هدایت می‌شود. شیخ طوسی (ره) در کتاب فهرست می‌گوید: «ایشان از امام رضا (ع) حدیث نقل کردند و انسانی جلیل‌القدر و باعظمت و زاهد و پرهیزکار و ثقه در نقل حدیث و روایت هستند» (طوسی، بی‌تا: ۱۲۴). همچنین چندین کتاب تألیف نموده‌اند. ایشان در کتاب رجال خود نیز او را ثقه می‌دانند (همو، ۱۴۲۷ق: ۳۵۴). جعفر سبحانی در کتاب نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، در خصوص ابن فضال می‌گوید: «گاهی ابن فضال به پسر و گاهی به پدر اطلاق می‌شود؛ یعنی علی بن حسن بن علی بن فضال، و هر دو نفر فطحی مذهب و ثقه بوده‌اند» (سبحانی، ۱۴۱۸ق: ۴۵۹).

۴. یونس بن یعقوب: یونس بن یعقوب نیز در کتاب رجال نجاشی، موثق دانسته شده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۴۴۶). اما ابن داوود ایشان را فطحی و ضعیف می‌دانند (ابن داود: ۱۳۸۳ق: ۳۸۲). حلی در کتاب خلاصه می‌گوید: «علمای ما در خصوص ایشان اختلاف نظر دارند». ایشان در پایان می‌گوید: «احادیث حسن کشی در مورد ایشان، بر درستی عقیده‌اش دلالت دارد و می‌بایست روایات ایشان را قبول کرد» (حلی، ۱۳۸۱ق: ۱۸۵).

میرداماد نیز در تعلیقاتش بر کتاب رجال کشی می‌گوید: «حق آشکار این است که ایشان فردی صحیح‌الحديث و درست‌اعتقاد بوده و از منزلت و جلالت والایی برخوردار است» (کشی، بی‌تا: ج ۲، ص ۶۸۲).

۵. ابی مریم: نجاشی در خصوص عبد الغفار بن القاسم بن قیص بن قهد ابو مریم انصاری می‌گوید: «ایشان از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) حدیث نقل کردند و فردی ثقه می‌باشد» (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۲۴۶). شیخ طوسی (ره) در کتاب فهرست و رجال می‌گوید: «ایشان مؤلف کتاب الصلاة است و دو برادر به نام‌های عبدالمؤمن و عبد الواحد داشته است» (طوسی، بی‌تا: ۵۳۵). ابن داوود و حلی نیز ایشان را ثقه می‌دانند (ابن داوود، ۱۳۸۳ق: ۲۲۶؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۷).

بنابراین روایت شیخ کلینی در کتاب الکافی به سند ابی مریم، با توجه به توثیقاتی که برای راویان سلسله سند آن در کتب رجالی ذکر شده، از نظر علم رجال دارای سندی معتبر است؛ لذا برخی این روایت را - شاید به دلیل فطحي بودن ابن فضال - موثق دانسته و برخی نیز گفته‌اند این روایت معتبره است. مجلسی پس از نقل این حدیث درباره سند آن می‌گوید: «این حدیث، حدیثی حسن یا موثق است و فقها بر اساس آن فتوا داده‌اند؛ چه در خصوص مالی که بازگرداندن آن ممکن نیست و چه در خصوص قصاصی که با عدم تقصیر قاضی صورت گرفته است» (مجلسی، ۱۴۰۶ق: ج ۲۴، ص ۱۷۴).

۱.۲. روایت اصبع بن نباته

اما حدیث دوم که از اصبع بن نباته نقل شده، اگرچه راوی آن - اصبع بن نباته - از یاران خاص امیر المؤمنین (ع) است، (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۸؛ طوسی، بی‌تا: ۸۸؛ حلی، ۱۳۸۱ق: ۲۴) به دلیل اینکه سند آن مرسل است، برخی فقها آن را ضعیف دانسته‌اند (صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۷). البته علامه مجلسی در کتاب روضه المتقین ذیل این حدیث، طریقه صدوق به اصبع بن نباته را موثق و طریقه شیخ طوسی در کتاب تهذیب را قوی دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۶ق: ج ۶، ص ۲۵).

نتیجه اینکه حتی اگر روایت اصبع بن نباته را به جهت ارسال و ضعف سند آن، غیر قابل استناد بدانیم، ضعف سند و ارسال آن خللی در استناد به این روایت برای اثبات مسئولیت مدنی دولت ایجاد نخواهد کرد؛ زیرا اولاً: این روایت عیناً همان موثقه ابی مریم در کتاب الکافی است و همان‌گونه که گذشت، آن روایت موثق و دارای سندی معتبر است. ثانیاً فقها در موارد متعدد با استناد به خبر اصبع بن نباته فتوا داده‌اند و بنا بر نظر مشهور، عمل فقها به مضمون خبر ضعیف السند، ضعف سندی آن را جبران می‌کند (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱: ۳۳۱).

۲. بررسی دلالتی روایت

در این روایت راوی می گوید: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّ مَا أَخْطَأَتْ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَعَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ؛ امیر المؤمنین (ع) چنین حکم کرد که: جبران خطای قاضیان درباره خونی یا بریدن اندامی، بر عهده بیت المال مسلمانان است».

آن گونه که از ظاهر این روایت پیداست، این روایت در خصوص خطای در قتل یا قطع عضو از سوی قاضی است و نسبت به نحوه جبران خسارات مالی وارده از سوی قضات ساکت می باشد. برای روشن شدن معنا و قلمرو شمول این روایت لازم است درباره چند موضوع بحث کرد. اول اینکه مقصود از قضی چیست؟ دوم اینکه مقصود از خطای قاضی چیست؟ سوم اینکه آیا این حکم مختص خطای در قتل و خسارات جانی است؟ چهارم اینکه آیا قاضی موضوعیت داشته یا شامل دیگر مقامات حکومتی نیز می شود؟ پنجم اینکه جمله «علی بیت مال المسلمین» آیا مفید حکم تکلیفی است یا بیانگر حکم وضعی؟ در ذیل به ترتیب به تبیین محورهای مذکور خواهیم پرداخت.

۲.۱. معنای قضی

واژه «قضی»، فعل ماضی از قضی، یقضی، قضاء می باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ص ۱۸۵). قضاء - که اصلش قضای بوده و چون یاء بعد از الف آمده، تبدیل به همزه شده است - به معنای حکم کردن است. قَضَى به معنای اتقان و احکام نیز می باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۵، ص ۹۹) و قَضَى - که فعل ماضی آن است - به معنای حکم کرد، می باشد و در کلام خداوند تعالی که می فرماید: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (سوره اسراء، آیه ۲۳)، به همین معنا به کار رفته است. البته گاهی به معنای فراغ نیز می آید؛ مثل جایی که گفته می شود: «قَضَيْتُ حاجتی». به معنای قتل نیز به کار می رود؛ مثل جمله: «فَقَضَى عليه، أی قَتَلَه. و سَمَّ قَاضٍ، أی قَاتِلٌ». همچنین گاهی به معنای مرگ آمده است؛ مثل «و قَضَى نَحْبَهُ قَضَاءً،

أى مات». همچنین معانی ادا و برآورده کردن و به نهایت رساندن برای آن گفته شده است؛ مثل: «قَضَيْتُ دَيْنِي» و سخن خداوند تعالی: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» (همان، آیه ۴) و «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» (سوره حجر، آیه ۶۶)، أى أنهیناه إلیه و أبلغناه ذلك. همچنین به معنای ساختن و مقدر کردن نیز آمده، مثل سخن خداوند تعالی: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» (سوره فصلت، آیه ۱۲). قضا و قدر نیز از همین معناست (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ص ۲۴۶۳). همچنین به معنای غلبه آمده، مثل «وَقَضَى عَلَيْهِ الْمَوْتُ: أَي غَلَبَهُ» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ص ۴۶۲).

اما در خصوص معنای این واژه در روایت مورد بحث باید گفت حضرت امام (ره) در کتاب رساله لاضرر، پس از تعریف سه شأن «نبوت و رسالت (تبلیغ احکام وضعی و تکلیفی الهی)»، «سلطنت و ریاست و سیاست»، و «قضاوت و حکومت شرعی» برای پیامبر (ص) (خمینی، بی تا: ج ۱، ص ۵۰) در این خصوص می گوید: «هر گاه از حضرت رسول (ص) یا امیر المؤمنین (ع) روایتی با لفظ «قضى»، «حكم» یا «امر» یا نظائر آن نقل شود، مراد از آن، بیان حکم شرعی نیست و چنانچه حکم شرعی نیز اراده شده باشد، به نحو مجاز یا ارشاد به حکم الله خواهد بود. بلکه ظاهر از این گونه الفاظ، این است که ایشان اوامری صادر یا حکم کرده، از آن جهت که سلطان و امیر است یا از آن جهت که قاضی و حاکم شرعی است، نه از آن جهت که مبلغ احکام الله (حرام و حلال) است؛ چراکه همان گونه که قبلاً گفتیم، احکام الهی، احکام رسول الله (ص) نیست؛ لذا ایشان (ص) نسبت به احکام الهی حقیقتاً امرکننده و نهی کننده و حکم کننده و قضاوت کننده نیست؛ بلکه ایشان فقط مبیین و مبلغ است. اما نسبت به احکام صادره از ایشان در مقام قضاوت یا در مقام سلطنت و ریاست، ایشان حقیقتاً قاضی، حاکم، آمر و ناهی می باشد» (همان: ۵۱). ایشان در ادامه می فرماید: «و به همین دلیل است که این تعبيرات (قضى، حكم و امر) نسبت به ساير ائمه (عليهم السلام)

به ندرت دیده می‌شود؛ زیرا آنان ریاست و سلطنت و همچنین قضاوت و حکم ظاهری نداشتند. و اگر به ندرت این تعبیر نسبت به آنها گفته شده است، به اعتبار این بوده که آنان حاکم و قاضی به حسب واقع بوده‌اند» (همان).

حال که روشن شد در روایاتی که واژه قضی یا حکم در آنها به کار رفته، پیامبر (ص) یا امام (ع) در مقام بیان حکم شرعی و الهی نیستند، بلکه یا حکم حکومتی و سلطانی را بیان کرده یا در مقام قضاوت بوده‌اند، باید متذکر شویم که با توجه به متن این روایت که در مقام بیان یک حکم کلی است و نه یک قضیه و مصداق خارجی، واژه‌های «ان ما اخطأت»، «القضات»، و «فی دم او قطع»، حداقل ظهور در این دارند که این کلام حضرت (ع) در مقام رفع یک تخاصم نبوده، بلکه یک حکم حکومتی در راستای تبیین وظیفه و حکم قضات حکومت اسلامی است در برابر افرادی که به ناحق از دستگاه قضائی متضرر شده‌اند.

اما اگر گفته شود احکام حکومتی، موقت و مقید به زمان هستند، لذا با توجه به حکم حکومتی بودن مفاد این حدیث، نمی‌توان برای اثبات مسئولیت مدنی دولت به آن استناد کرد، باید گفت این گونه نیست که هر حکم حکومتی موقت و محدود به زمان باشد، بلکه مقصود این است که مثل احکام اولیه، دائمی بودن از ویژگی‌های آنها نیست، و استمرار یا انقضای آنها دایرمدار وجود یا عدم مصلحتی است که موجب انشا آن حکم شده؛ بنابراین چه‌بسا حکمی حکومتی چون مصلحت آن، دائمی است، وجود آن الی الابد استمرار داشته باشد؛ همان گونه که حضرت امام (ره) قاعده «لاضرر» را یک حکم حکومتی دانسته است (همان: ۵۴)؛ در حالی که این قاعده به وضوح، ابدی و غیر موقت است. روایت اصبح بن نباته نیز همان گونه که از ظاهر آن پیداست و نقل این حدیث توسط امام باقر (ع) نیز بر آن دلالت دارد، مقید به زمان نیست؛ بلکه از مواردی است که مصلحت آن استمرار داشته؛ لذا حکم مذکور نیز استمرار دارد.

۲.۲. معنای خطا

۲.۲.۱. معنای واژه خطا در لغت

در کتب لغت واژه خطا به معنای «نقیض الصواب» و همچنین در مقابل عمد دانسته شده است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ص ۲۹۲ - ۲۹۳). مثل آیه شریفه: «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً». دو فعل أخطأت، و تخطأت، به معنی واحد هستند؛ اما واژه «خِطَاء» به معنای ذنب و گناه است، مثل آیه شریفه: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا، أَيْ إِثْمًا...» (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۴۷؛ واسطی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۶).

همچنین برخی گفته‌اند: الخَطَأُ: به معنای «عدول از جهت» است و دارای اقسامی است که عبارتند از:

الف) ارتکاب و انجام آنچه را که اراده آن نیکو نیست، اراده کرده و همچنین در عمل انجام دهد. این نوع خطا، خطای تام و کامل است که انسان به خاطر انجام آن مؤاخذه می‌شود. خطا در باب ثلاثی مجرد بر وزن عَلِمَ يَعْلَمُ علم «خَطِئَ - يَخْطِئُ - خِطْأً، و خِطْأَةً»، به این معناست؛ مثل آیات شریفه «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا» (سوره اسراء، آیه ۳۱) و «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (سوره یوسف، آیه ۹۱).

ب) انجام آنچه را که انجامش نیکوست، اراده نماید، اما در عمل خلاف آنچه را اراده کرده، از او صادر شود. خطا در باب افعال «أَخْطَأَ - يَخْطِئُ - إِخْطَاءً و خِطْأَةً»، به همین معناست و خطا در روایات «رفع عن امتی... الخِطْأُ و النسيان» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۴۱۷) و «و من اجتهد فأخطأ فله اجر» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۹۵) و آیه شریفه «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» (سوره نساء، آیه ۹۲) در همین معنا به کار رفته است.

ج) ارتکاب و انجام آنچه را اراده کند که انجامش ناپسند است، اما در مقام عمل خلاف آن واقع شود. این فرد در اراده خطا کار و در فعل مصیب می‌باشد که در قصدش مذموم و

در فعلش غیر محمود است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۸۷).

همچنین در معنای قتل خطا گفته‌اند مقصود، قتل غیر عمد می‌باشد که عبارت است از اینکه یک شخص، با ارتکاب فعلی دیگری را بکشد، بدون اینکه کشتن او را قصد کرده باشد یا زدن فرد را با وسیله‌ای که عادتاً کشنده است، قصد نکرده باشد (جزری، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۴).

نیز گفته شده «خِطء» به معنای اثم و گناه است و «خَطِئ» در جایی استعمال می‌شود که فرد عمداً فعل خطایی را مرتکب شده و «خَطِئنه» نیز به معنای گناه عمدی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۶۵-۶۷)؛ اما «أَخْطَأَ» به معنای ارتکاب و رفتن راه خطا به طور عمدی یا سهوی است. ابن اثیر می‌گوید: «برخی گفته‌اند خَطِئ به معنای أَخْطَأَ است و برخی دیگر گفته‌اند خَطِئ به معنی ارتکاب عمدی فعل ناپسند و أَخْطَأَ به معنای ارتکاب غیر عمدی فعل ناپسند است» (جزری، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۴). در این صورت خاطی به کسی می‌گویند که عمداً فعل ناشایستی را انجام داده و گنهکار محسوب می‌شود؛ اما مخطئ به کسی گفته می‌شود که اراده انجام کار نیکی را کرده، اما در عمل، سهواً غیر آن را انجام داده است که گنهکار محسوب نمی‌شود.

همچنین گفته شده خَطِئ در خطای در دین استعمال می‌شود، اما أَخْطَأَ در مورد خطای (عمدی یا غیر عمدی) در هر چیزی به طور عام به کار می‌رود (طریحی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵).

نتیجه اینکه برخی إخطاء و خطاء را به معنای خطای عمدی نیز معنا کرده‌اند، اما آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که إخطاء و خطاء (أَخْطَأَ يَخْطِئُ اخطاء و خطاء) به معنای خطای غیر عمدی بوده که گناه محسوب نمی‌شود. اما اینکه آیا شامل خطای ناشی از تقصیر نیز می‌شود یا فقط شامل خطای از روی قصور می‌شود، با توجه به اینکه خطا اطلاق دارد و

اهل لغت هم به این تفکیک اشاره نکرده‌اند، می‌توان گفت شامل تمام صور خطای غیر عمد می‌شود. البته با توجه به اینکه برخی گفته‌اند در خطاء و اخطاء، فرد خطاکار گنهکار محسوب نمی‌شود، چه‌بسا بتوان گفت خطاء و اخطاء شامل خطای از روی تقصیر نمی‌شود؛ زیرا در فقه، خطاکار مقصر مسئولیت دارد و گنهکار محسوب می‌شود؛ همان‌گونه که در مورد جاهل مقصر این نظر را دارند؛ لذا فعل خطای از روی تقصیر در حقیقت خطاء می‌باشد.

اما خطاء (خَطِئَ يَخْطِئُ) از باب علم يعلم علم، به معنای خطای عمدی بوده و گناه محسوب می‌شود؛ چنان‌که خطای در آیات شریفه «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَكُمْ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا» (سوره الإسراء، آیه ۳۱) و «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (سوره یوسف، آیه ۹۷) از باب ثلاثی مجرد این فعل و به معنای خطای عمد و همچنین دارای گناه دانسته شده‌اند.

۲.۲.۲. معنای واژه خطا در این روایت

واژه خطاء (أَخْطَأْتُ) در روایت - اگرچه برخی اهل لغت همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، آن را اعم از خطای عمدی و غیر عمدی دانسته‌اند - با توجه به قرائن و امارات و قواعد مسلم فقهی، به طور قطع شامل خطای عمدی نمی‌شود (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱: ۳۳۴). اما اینکه آیا خطا در این روایت شامل خطای ناشی از تقصیر می‌شود یا خیر، فقها در مقام استفاده و استناد به این روایت، مفاد آن را منصرف از تقصیر دانسته‌اند. برای نمونه علامه مجلسی در کتاب روضة المتقین در توضیح عبارت «ان ما اخطات القضاة» می‌نویسد: «اجتهادا أو غلطا أو نسيانا» (مجلسی، ۱۴۰۶ق: ج ۶، ص ۲۵). یعنی در صورتی مسئولیت ناشی از خطای قاضی بر عهده بیت‌المال است که این اشتباه در نتیجه اجتهاد یا غلط یا سهو و نسیان حاصل شده باشد. صاحب جواهر نیز در این خصوص می‌گوید: «هرگاه قاضی در

صدور حکم خطا کند و موجب اتلاف گردد و پس از اجرای حکم، خطای آن مشخص شود و حاکم نیز در اجتهاد و سعی در به دست آوردن حکم صحیح کوتاهی نکرده باشد، به دلیل محسن بودن مسئولیتی ندارد و پرداخت خسارت با بیت‌المال است» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۰، ص ۷۹). مفهوم این کلام مرحوم نجفی این است که اگر حاکم مرتکب تقصیر شده باشد، جبران خسارات وارده بر عهده خودش و نه بیت‌المال است. همچنین مرحوم طباطبایی در کتاب تکمله عروه الوثقی در بحث از خطای قاضی در حکمش می‌گوید: «اگر خطای حاکم در حکمش معلوم گردد، در صورتی که حکم مربوط به قتل یا قطع عضو باشد و حاکم نیز مقصر یا جائر در صدور حکم نباشد، قطعاً قصاص نمی‌شود؛ ولی دیه بر اساس روایت اصبح بن نباته از بیت‌المال پرداخت می‌شود» (یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۲۸ - ۲۹). مرحوم گلپایگانی نیز در بحث خطای قاضی با استناد به این روایت می‌فرماید: «چنانچه قاضی تقصیر در صدور حکم و تحصیل مقدمات آن نداشته باشد، چنانچه در صدور حکم مرتکب خطا شود، ضامن نیست و جبران خسارات با بیت‌المال است» (گلپایگانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۱۴۹). فحوای کلام ایشان این است که چنانچه قاضی در تحصیل مقدمات حکم یا صدور حکم مرتکب تقصیر شده باشد، جبران خسارات بر عهده شخص ایشان است.

نتیجه اینکه اگرچه ظاهر روایت شامل همه موارد خطای غیر عمد می‌شود، مطابق نظر فقها، حاکم و دولت فقط در صورتی در برابر تصمیمات غلط و نادرست مقامات دولتی مسئولیت دارند که خطای آنان ناشی از قصور باشد؛ به این معنا که مسئول دولتی علی‌رغم انجام عمل به همه وظایف خویش، در کشف واقع و... دچار اشتباه و مرتکب خطا شود. اما در قبال سایر تصمیمات خطا و اشتباه، مسئولیت بر عهده شخص مقام دولتی خواهد بود.

۳. شمول روایت نسبت به خسارات مالی

در این روایت فقط از قتل و قطع عضو سخن گفته شده و هیچ اشاره‌ای به خسارات مالی

نشده است؛ اما به نظر می‌رسد به چند دلیل، این حکم مختص به خسارات جانی نیست؛ بلکه حتی اگر خسارات ناشی از اشتباه قاضی، مالی نیز باشد، جبران آن خسارات از طریق بیت المال است. در ادامه این ادله را بررسی می‌کنیم.

۳.۱. دلیل نخست

نظم و نسق این روایت در راستای حمایت و حفاظت از حقوق و جان‌های مسلمانان است و اینکه قتل و قطع عضو بیان شده از باب بیان مصداق بین و روشن می‌باشد؛ و الا شامل تمام حقوق اعم از جانی و مالی می‌شود. به عبارت دیگر این بیان حضرت (ع) در راستای جلوگیری از تضییع حقوق مسلمانان اعم از جانی و مالی می‌باشد، هر چند این تضییع از سوی شخصی صورت بگیرد که در مقام اجرای عدالت است. آنچه در این روایت، ملاک و مبنا است، «خطای» قاضی می‌باشد که این روایت می‌فرماید چنانچه منشأ ورود خسارت به افراد جامعه اسلامی، خطای (ناشی از عدم تقصیر) قاضی باشد، به جهت مراعات حال قاضی، جبران خسارت وارده به عهده بیت‌المال می‌باشد.

برای این ادعای خود می‌توانیم به کلام برخی از فقها نیز استناد کنیم؛ از جمله محقق داماد که در کتاب الحجج در توضیح این روایت می‌فرماید: «مراد از خون و قطع عضو، تمثیل است، نه تعیین؛ لذا شامل مال نیز می‌شود؛ زیرا نظم و نسق این سخن در جهت صیانت و حفظ حقوق، جان‌ها و اعضای مسلمانان از هدر رفتن و از دست دادن از طریق جبران آن از بیت‌المال می‌باشد» (یزدی، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ص ۸۰۱).

همچنین آیت‌الله جعفر سبحانی در کتاب نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، ذیل مبحث «لو قامت البينة بالجرح بعد الحكم»، در بیان حکم کشف خطای قاضی بعد از صدور رأی، موضوع حکم را به حد و مال تفکیک کرده و درباره خطای قاضی در خصوص دعاوی مالی می‌گوید: «اگر خطای قاضی در مورد مال باشد، چنانچه مال باقی

باشد، به دلیل بطلان و فساد حکم صادره، مال به ذی حق برگردانده می شود. اما اگر مال تلف شده باشد، در این صورت چند قول وجود دارد:

الف) کسی که به نفع او شهادت (غیر قابل قبول) داده شده، ضامن است؛ چرا که به سبب قبضش، ضامن می شود؛ چه موسر باشد و چه معسر.

ب) چنانچه مشهود له موسر باشد، خودش ضامن است؛ اما اگر معسر باشد، امام مال را پرداخت کرده و با توانمند شدن مشهود له، امام به او رجوع می کند.

ج) بدون شک مشهودله ضامن است؛ زیرا مال در دست او تلف شده؛ اما اشکال در استقرار ضمان بر اوست؛ چرا که او با اعتماد و تکیه بر حکم قاضی - به اینکه موضوع دعوا مال اوست و او حق هرگونه تصرفی را در آن دارد - اقدام به اتلاف آن مال کرده است» (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۴۶۰). به عبارت دیگر قاضی به سبب جهلش موجب غرور مشهودله شده و مغرور نیز به کسی رجوع می کند که باعث غرورش شده است. قاعده غرور نیز به غار عالم اختصاص ندارد؛ بلکه شامل غار جاهل نیز می شود. مثل کسی که یک فرد عابر از جلوی منزلش را دعوت به منزلش کرده و می گوید: از غذایم میل بفرمایید و او هم داخل منزل شده و از غذای او تناول می کند. سپس مشخص می شود آنچه خورده مال دیگری بوده است. در اینجا ضمان این مال برعهده آمر است؛ چرا که آمر به سبب جهلش موجب غرور و فریب آکل شده؛ لذا نسبت اتلاف به سبب، اقوا از مباشر است.

ایشان در ادامه می فرماید: «این مطلب (قول سوم) را می توان از موثقه اصبع بن نباته استظهار نمود. بدین گونه که آنچه را که در موثقه از قتل و قطع آمده، از باب مثال دانسته و بگوییم میزان و ملاک، خطای بدون تقصیر قاضی است و از آنجا که عمل قضات عمل غیر معصوم است و چنین عملی نیز از خطا و اشتباه جدا نیست، شارع مقدس دیه و غرامت آن را مطلقاً - چه در دماء و چه اموال - در بیت المال مسلمین قرار داده تا قاضی خسارت نبیند و

اشتغال به شغل قضاوت نیز متروک نماند» (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۴۶۱).

۳.۲. دلیل دوم

بر فرض که گفته شود این روایت در مورد قتل و قطع عضو وارد شده است، اما فقها بین این دو و غیر این دو تفاوتی قائل نیستند؛ لذا در قتل و قطع عضو، خصوصت و ویژگی متمایزی نیست و همان گونه که وارد آوردن خسارت جانی به دیگران ممنوع است، وارد آوردن خسارت مالی نیز ممنوع است و همان گونه که جبران خسارت جانی لازم است، جبران خسارت مالی نیز لازم است. به عبارت دیگر همان طور که جان مسلمان حرمت دارد، مال او نیز حرمت دارد؛ بنابراین وقتی در مورد قتل و قطع عضو، جبران خسارات وارده بر عهده بیت المال است، در خسارات مالی ناشی از اشتباه قاضی نیز جبران آن بر عهده بیت المال خواهد بود. چه بسا حتی بگوییم وقتی در جان و خون، خطای قاضی به عهده بیت المال است، در مال به طریق اولی این گونه است؛ چرا که وقتی در جان که اهمیت فوق العاده ای دارد و باید نهایت سخت گیری صورت گیرد تا خونی به ناحق ریخته نشود، خطای آن به عهده بیت المال است، در خسارات مالی ناشی از خطای قاضی بدیهی است که خسارت از بیت المال پرداخت می شود. بنابراین روایت، فقط حکم خسارات جانی را بیان کرده، اما از آنجا که حکم خسارات جانی و مالی، یکی است، حکم این روایت به خسارات مالی نیز تسری پیدا می کند. به همین دلیل خیلی از فقها حکم این روایت را در خصوص خسارات مالی نیز جاری دانسته اند.

اطلاق کلام محقق حلی آنجا که می فرماید: «و لو أخطأ فأُتلف لم یضمن و کان علی بیت المال» (حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۴، ص ۶۶) و همچنین اطلاق کلام علامه حلی نیز که می فرماید: «فإن أُتلف خطأ فالضمان علی بیت المال» (حلی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۱۳۹)، دلالت بر این دارد که این دو بزرگوار نیز این روایت را عام دانسته و شامل خسارات مالی و جانی

ناشی از خطای قاضی می‌دانند. مرحوم گلپایگانی نیز در کتاب القضاء به این اطلاق اشاره می‌کند (گلپایگانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۱۴۹). شهید ثانی در کتاب مسالک نیز در شرح کلام محقق حلی همین نکته را بیان می‌نماید (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۳، ص ۳۷۵). ایشان در توضیح این جمله از کلام محقق «و لو أخطأ فأُتلف لم يضمن، و كان على بيت المال» می‌فرماید: «چه حکم خطای قاضی در خصوص یک دعوی مالی باشد و چه راجع به یک موضوع جانی، و این حکم خطا منجر به اتلاف شود در صورتی که قاضی اجتهاد کرده باشد، جبران خسارت بر عهده بیت‌المال است، نه شخص قاضی؛ به دلیل وجود نص و همچنین موافقت این حکم با حکمت».

مقصود ایشان از نص، همان گونه که در این کتاب نیز بدان ارجاع داده شده، روایت اصبع بن نباته است که آن را اعم از دعاوی جانی و مالی دانسته است. شاید مقصود از موافقت با حکمت نیز این باشد که قاضی در راستای مصالح جامعه مسلمین انجام وظیفه می‌کند و بیت‌المال نیز برای مصالح مسلمین است؛ پس عقل اقتضا دارد که چنین خطاهایی از سوی قاضی به وسیله بیت‌المال مسلمین جبران شود.

مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفائده و البرهان برای اثبات ضمان نسبت به خسارات مالی ناشی از حکم قاضی، به روایت اصبع بن نباته استناد کرده است و آن را فراتر از قطع و دم می‌داند. ایشان در این خصوص می‌فرماید: «اگر قاضی در حکم خطا کند و به سبب حکمش - بعد از اجتهاد و بذل تلاشش - مال یا نفسی بناحق تلف شود و مسئله نیز اجتهادی باشد، بدون شک نسبت به آن مال و جان ضمان وجود دارد و در صورت امکان، ظاهراً مال از متلف گرفته می‌شود و در غیر این صورت ضمان در بیت‌المال است؛ چرا که: ۱. بیت‌المال برای مصالح مسلمین است و قاضی نیز برای مصالح مسلمین نصب شده است و چنانچه قاضی الزام به پرداخت خسارت از مال خودش شود، ممکن است هیچ کس متصدی شغل

قضاوت نشود؛ در نتیجه امور مسلمین تعطیل شود. ۲. به دلیل روایت اصبع بن نباته... و چه بسا خلافی در این نباشد» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۲، ص ۴۰). ایشان بر لزوم جبران خسارات جانی و مالی ناشی از حکم قاضی به روایت اصبع بن نباته استناد می‌کند که این استناد، ناشی از این است که ایشان حکم را مختص به قتل و قطع عضو ندانسته و شامل هرگونه خسارت ناشی از خطای قاضی می‌داند.

صاحب جواهر به صورت عام - چه در خسارات مالی و چه جانی - به این حدیث استناد کرده و می‌فرماید: «اگر قاضی در حکمش خطا کند و موجب اتلاف شود، بدین نحو که در مورد مالی به نفع شخصی حکم کند یا به قصاص شخصی رأی صادر نماید، سپس مشخص شود که در حکمش خطا کرده است و البته در اجتهادش نیز مرتکب تقصیر نشده باشد، نسبت به خسارات وارده ضامن نیست؛ زیرا قاضی محسن است و بدون هیچ اختلافی - چه از لحاظ نص و چه فتوا - جبران خسارت بر عهده بیت‌المال است» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۰، ص ۷۹). ایشان بلافاصله پس از بیان این مطالب، برای اثبات سخنش روایت اصبع بن نباته را ذکر می‌کند که استناد به این روایت برای اثبات ادعایش که اعم از خسارات مالی و جانی است، گویای این است که ایشان روایت را مختص خسارات جانی ندانسته، بلکه اعم از خسارات جانی و مالی می‌داند (همان).

موسوی اردبیلی در کتاب فقه القضاة در توضیح این روایت می‌فرماید: «قطع و دم در این روایت دارای خصوصیتی نیست؛ لذا شامل خطای قاضی در دعاوی مالی نیز می‌شود. قاضی در صورتی که خطایش بدون تقصیر باشد، ضامن نیست؛ به دلیل اینکه محسن است» و ما علی‌المحسنین من سیل»، و ضمان آن به عهده بیت‌المال است؛ به دلیل ۱. روایت اصبع بن نباته. اگرچه روایت در مورد قتل و قطع عضو وارد شده، اما اصحاب فرقی بین این دو و غیر این دو قائل نیستند. ۲. بیت‌المال برای مصالح مسلمین وضع شده و همان‌گونه که محقق

اردبیلی گفته است، چنانچه قاضی در حکمش خطا کند و به سبب حکمش - پس از اجتهاد و بذل تلاشش - مال یا نفسی به ناحق تلف شود و مسئله نیز اجتهادی باشد، بدون شک نسبت به آن مال یا جان ضمانت وجود دارد. حال اگر امکان اخذ آن مال از متلف باشد، ظاهراً باید از او اخذ شود. اما اگر امکان اخذ نباشد، ضمان آن از بیت‌المال است؛ چرا که بیت‌المال برای مصالح مسلمین است و قاضی نیز برای مصالح مسلمین نصب شده است. اگر قاضی الزام به پرداخت آن از مال خودش شود، ممکن است دیگر هیچ کس متصدی امر قضاوت نشده و منجر به تعطیلی امور مسلمین شود. ۳. ...».

ایشان در ادامه می‌گویند: «چنانچه خطای بدون تقصیر قاضی در مال باشد و مال نیز تلف شده باشد، و تسبب در اتلاف آن نیز قابل انتساب به هیچ کس نباشد، بلکه علت، خطای قاضی باشد، در این صورت بدون هیچ اختلاف نظری، قاضی به دلیل محسن بودن، ضامن نیست و ضمانش بر عهده بیت‌المال است؛ چون ۱. بیت‌المال برای مصالح مسلمین است ۲. و همچنین خبر اصبع بن نباته نیز اختصاص به قطع و دم ندارد؛ زیرا در این دو خصوصیتی نیست ۳. و به این دلیل که حرمت مال مسلمان مثل حرمت خویش است (اردبیلی، ۱۴۲۳ق: ج ۱، ص ۲۷۴).

همچنین کلام محقق سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۳ق: ج ۲، ص ۶۶۸)، پورقمشه‌ای در کتاب دراسات فی القضاء (قمشه‌ای، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۴۴) و صادق شیرازی در کتاب التعليقات علی شرائع الاسلام (شیرازی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۳۲۱) مؤید این دیدگاه است. سید یزدی نیز در کتاب عروه این قول را به گروهی نسبت می‌دهد؛ اگرچه خودش مخالف این نظر است (یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۲۸). حائری طباطبایی نیز در کتاب ریاض المسائل این قول را ذکر کرده و متعرض آن نمی‌شود و چه بسا این رفتار صاحب ریاض بر تمایل ایشان به این قول دلالت داشته باشد (حائری، ۱۴۱۸ق: ج ۱۶، ص ۲۷۶ - ۲۷۷). مرحوم طباطبایی از

دایی علامه مجلسی نقل می کند که ایشان در حاشیه ذیل روایت اصبع بن نباته می نویسد: «فتوای فقها نیز بر این است که خسارات ناشی از خطای قاضی توسط بیت المال جبران می شود، چه در خصوص مالی باشد که امکان برگشتش نباشد و چه در خصوص قصاص؛ البته به شرط اینکه قاضی در حکمش مرتکب تقصیر نشده باشد» (مجلسی، ۱۴۰۶ق: ج ۱۶، ص ۴۲۱).

با توجه به بیانات فقها در خصوص این روایت و همچنین استناداتی که به این روایت نموده اند، می توان ادعا کرد که - اگرچه برخی گفته اند علیه فتوی الاصحاب (همو، ۱۴۰۴ق: ج ۲۴، ص ۱۷۴) - اکثر فقها قائل به این هستند که این روایت هم شامل خطای قاضی در باب قصاص و دیات می شود و هم شامل دعاوی مالی. در هر دو مورد چنانچه در صدور حکم و اجتهادش تقصیری مرتکب نشده باشد، جبران خسارت به عهده بیت المال است و نه شخص قاضی.

۴. سرایت حکم قاضی به تمامی کارمندان دولت

برای اینکه بتوانیم به این روایت بر مسئولیت مدنی دولت استناد کنیم، باید علاوه بر مسئله قبلی (شمول روایت نسبت خسارات جانی و مالی)، شمول روایت نسبت به تمام مسئولان دولتی اعم از قضات و غیر قضات را اثبات کرد؛ و الا این روایت فقط مسئولیت دولت در قبال خطای قضات را ثابت خواهد کرد.

۴.۱. دلیل نخست

همان گونه که فقها در بحث شمول خسارات مالی گفته بودند، خسارات جانی ویژگی خاصی و خصوصیت منحصر به فردی ندارند که روایت فقط شامل آنها شود؛ لذا شامل تمام خسارات اعم از جانی و مالی می شود. در اینجا نیز می توان همان ادعا را نمود و گفت قضات نیز در بین کارمندان دولت، ویژگی منحصر به فردی ندارند که فقط خسارات ناشی

از خطای آنها توسط بیت‌المال پرداخت شود؛ چراکه همان‌طور که قاضی محسن است، دیگر کارمندان دولت نیز محسن هستند و چنان‌که قاضی اقداماتش در جهت مصالح عموم جامعه و نفع رساندن به آنهاست، دیگر مقامات اجرایی نیز هر یک در صددند به نحوی و به طریقی نفعی به جامعه و عموم مردم برسانند. بنابراین وقتی یکی از مصادیق و اصناف کارکنان دولت چنین حکمی در حق او جعل و وضع می‌شود، این حکم، دیگر کارمندان دولت را نیز شامل خواهد شد.

بیانات برخی از فقها پیرامون این روایت نیز ادعای ما را تأیید می‌کند، در خصوص اینکه: قاضی بودن هیچ خصوصیت و ویژگی منحصر به فردی ندارد؛ لذا این حکم شامل تمام مناصب حکومتی می‌شود و در همه موارد در صورت خطا بدون تقصیر مقام حکومتی، مسئولیت متوجه بیت‌المال است. در ذیل به بیان دیدگاه این دسته از فقها می‌پردازیم.

۱. مرحوم نجفی در کتاب جواهر برای اثبات عدم ضمان حاکم یا نائب او نسبت به پرداخت اشتباهی زکات به فرد غیر مستحق به همین قاعده «خطأ الحاکم علی بیت‌المال» استناد کرده و به عبارت دیگر حکم این روایت را به دیگر مناصب دولتی تسری می‌دهد.

ایشان در مبحث زکات می‌فرماید: «چنانچه زکات به کسی پرداخت شود و سپس مشخص شود که آن فرد استحقاق دریافت زکات را نداشته است، چنانچه با رجوع به آن فرد (گیرنده زکات) امکان پس گرفتن مبلغ پرداختی نباشد، آن مبلغ در ذمه گیرنده ثابت خواهد بود و پرداخت کننده زکات در صورت عدم تقصیر، ضامن نخواهد بود؛ چه پرداخت کننده، مالک باشد و چه امام (ع) یا نائب امام (ع) در جمع آوری زکات. نسبت به دو مورد اخیر - امام و نائب او - هیچ نظر مخالفی نیافتیم».

مرحوم نجفی در ادامه در مقام بیان دلیل این حکم (عدم ضمان امام یا نائب ایشان) می‌فرماید: «گفته شده چون مالک در خصوص پرداخت زکات، به تکلیفش که دفع آن به

امام یا نائیش باشد، عمل کرده، از عهده تکلیف خارج شده است و پرداخت کننده زکات نیز به مأمور به - دفع زکات به کسی که ظاهر حالش دلالت بر فقرش دارد - عمل کرده؛ چراکه اطلاع از باطن و حقیقت اشخاص دشوار است و فقیر واقعی به جهت تعذر شناخت آن، نمی تواند متعلق تکلیف قرار گیرد و اقتضای امثال امر این است که مجزی باشد».

صاحب جواهر پس از نقل این دلیل می فرماید: «این دلیل شامل مالک نیز می شود و به همین جهت است که محقق حلی قائل به عدم فرق بین مالک و امام شده و از شیخ و گروهی نیز همین دیدگاه نقل شده و بلکه این دیدگاه، نظر مشهور است. مگر اینکه بگوییم ادله پرداخت زکات، ظهور در این دارند که واقعی بودن - گیرنده زکات - شرط در پرداخت زکات است که در این صورت مکلف با پرداخت زکات به کسی که در واقع مستحق زکات نیست، از عهده تکلیف خارج نمی شود. برخلاف امام یا نائیش که پرداخت آنها، پرداخت زکاتی نیست، بلکه خطابی دیگر متوجه آنان بوده که در امثال آن، مراعات اذن شرعی کافی است».

مرحوم نجفی در ادامه بر براءت ذمه امام (ع) و نائیشان، با استناد به چند دلیل دیگر غیر از این دلیل، می فرماید: «لذا امام (ع) و نائیش ضامن نیستند؛ خصوصاً با توجه به اینکه: اولاً اصل، براءت ذمه امام (ع) و نائیش است. ثانیاً منصب حکومت و سلطنت منافات با ضامن بودن نسبت به چنین مواردی دارد؛ چراکه اولاً اگر حاکم پیامبر (ع) باشد، ایشان معصوم بوده و فعلش همان فعل خدایی است که مالک حقیقی است. علاوه بر این، خطای امام در این مورد به عهده بیت المال است، نه شخص او. لذا ضامن بودن در این مورد معنا ندارد؛ زیرا خسارت و غرامت باید از بیت المال که مال خود فقراست به فقرا داده شود (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۵، ص ۳۲۹ - ۳۳۰).

همان گونه که روشن است، ایشان می فرماید علت ضامن نبودن امام (ع) و نائیش در این

مورد، این است که خطای امام به عهده بیت‌المال است و ایشان «خطأ الحاكم علی بیت‌المال» را که مبنای این حکم است، شامل امام (ع) و نائیش در این مورد نیز می‌داند که انجام یک امر اجرایی غیر از قضاوت است.

۲. شیخ طوسی در کتاب مبسوط می‌فرماید: «اگر امام به فردی دستور دهد که از درختی بالا برود یا داخل چاهی برود و آن فرد در این مسیر دچار سانحه شده و بمیرد، ضمان آن بر عهده امام است؛ چون امام او را به چنین کاری فراخوانده است و او هم با این اعتقاد که امامش را اطاعت می‌کند، این امر او را پذیرفته است. حال اگر امام او را فقط به خاطر خود امر به این کار کرده، دیه او بر عهده عاقله امام است و اگر به خاطر مسلمانان امر به این کار کرده، از مصادیق خطأ امام بوده و در خصوص ضمان آن همان گونه که گذشت، دو قول است (یا بر عهده بیت‌المال یا عاقله امام است. ایشان می‌گویند بنا بر مذهب ما بر عهده بیت‌المال است) (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۶۵).

در خصوص این کلام شیخ به نظر می‌رسد توجه به چند نکته خالی از لطف نباشد. نکته اول اینکه ایشان با تفکیک مسئله به اینکه امام به خاطر خودش امر کرده یا مسلمین، بین شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی امام فرق قائل می‌شود و فقط در مورد دوم مسئولیت را به عهده بیت‌المال می‌داند؛ اما در مورد اول، مسئولیت خطای ایشان را مثل دیگر افراد جامعه به عهده عاقله می‌داند.

نکته دوم اینکه ایشان اولاً این مسئله را در بین مسائل مربوط به بحث قضاوت و اشتباه قاضی آورده و ثانیاً در حکم این مسئله نیز با اینکه این مسئله مربوط به بحث خطای قاضی در قضاوت نیست، حکم مسائل قبلی را جاری و ثابت دانسته است و در آن مسائل نیز از احادیث دال بر «خطأ القاضي فی بیت‌المال» به عنوان مستند مسئولیت بیت‌المال در جبران خسارات ناشی از خطای قاضی نام می‌برد (همان: ۶۲). می‌توان از این دو مقدمه این نتیجه را گرفت که

خطاهای ناشی از مقامات حکومتی نیز از قبیل خطاهای قضات هستند. یا به عبارتی دقیق‌تر، خطاهای قضایی زیرمجموعه خطاهای مقامات حکومتی هستند و حکم این خطاها نیز یکی است و در همه این موارد، مسئولیت جبران خسارت با بیت‌المال مسلمین است.

۳. ترحینی عاملی در کتاب الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية، حکم خطای حاکم را به خطای مجریان حد تسری داده است و با بیان داستان رجم ماعز بن مالک و فرار ایشان از گودال پس از اصابت چند سنگ و پرتاب استخوان ساق شتر توسط زبیر بن عوام به سمت ماعز و حمله دیگر افراد و کشته شدن ماعز، به عکس‌العمل پیامبر (ص) بعد از اطلاع از این اتفاق اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ظاهر حکم به عدم برگرداندن فرد (فرارکننده از گودال) به گودال برای اجرای حد، دلالت بر سقوط حد از ایشان دارد؛ لذا پس از فرار از گودال (البته بعد از اصابت سنگ)، قتل او به سبب گناه ارتكابی سابق جایز نیست. لذا اگر کسی عمداً او را بکشد، قصاص می‌شود و چنانچه از روی خطا او را بکشد، باید دیه پرداخت شود. روایت نیز بر همین حکم دلالت و راهنمایی دارد» (ابن ابي جمهور، ۱۴۰۵ق: ج ۳، ص ۵۵۷). اما پرداخت دیه از بیت‌المال توسط پیامبر (ص) - با اینکه در قتل خطئی دیه بر عاقله قاتل است و نه بیت‌المال - بدین جهت است که وقوع این خطا از آنها در حالی است که پیامبر (ص) آنان را عهده‌دار این موضوع قرار داده؛ لذا خطای (عدم شناخت به حکم) آنان در حکم خطای حاکم است و خطای حاکم نیز از بیت‌المال پرداخت می‌شود (عاملی، ۱۴۲۷ق: ج ۹، ص ۲۴۷).

همان‌گونه که از بیانات مرحوم ترحینی در توضیح این حکم و همچنین ظاهر روایت ماعز برداشت می‌شود، پیامبر (ص) خطای مردم را در اجرای حد ماعز - فقط به این دلیل که ایشان خودش امر رجم ماعز را به آنان واگذار کرده و آنها از طرف ایشان (ص) مأمور به انجام این کار بودند - تحت شمول و عموم «خطأ القضاة» قرار داده و حکم به پرداخت دیه

از بیت‌المال می‌کند؛ در حالی که این مورد، از موارد و مصادیق خطای قاضی در حکم و اجتهاد نیست.

۴. به نظر می‌رسد ادله برائت قاضی که در کلام برخی فقها ذکر شده، به قضات اختصاصی ندارد و به همه حکام و مقامات اجرایی قابل تسری می‌باشد. شاهد این سخن دیدگاه فقیهان بزرگی است که در ذیل به برخی از آنان اشاره می‌کنیم.

الف) مرحوم گلپایگانی بعد از مسجل دانستن پرداخت دیه شخصی که قاضی - با شهادت شاهدانی که بعداً فسق آنان روشن می‌شود - حکم به قتل آن می‌دهد، می‌فرماید: دیه این افراد باید از بیت‌المال پرداخت شود و برای اثبات این اعتقاد به ادله‌ای استناد می‌نماید که می‌تواند شامل تمام مقامات اجرایی، اعم از قضات شود.

ایشان در دلیل لزوم پرداخت خسارات ناشی از خطای قاضی می‌فرماید: «پرداخت خسارت با بیت‌المال مسلمین است؛ زیرا قاضی در انجام وظیفه‌اش، محسن است و چون در مقام اصلاح امور مسلمانان و حفظ نظام است و همچنین در راستای خدمت به دین و اقامه شعائر دینی و اجرای احکام اسلام قدم برمی‌دارد، پس باید غرامت و خسارات ناشی از خطای ایشان از بیت‌المال پرداخت شود.

همان گونه که بر هر مدققی روشن است، در حکومت اسلامی تمام مقامات اجرایی و دولتی حسب تکلف شرعی خود، در همین راستا (اصلاح امور مسلمانان، خدمت به دین، اجرای احکام اسلام و...) قدم برداشته و انجام وظیفه می‌کنند؛ لذا می‌توان گفت در اینجا نیز بهترین راه برای جمع بین الحقیقین (زیان‌دیده و مقام اجرایی)، پرداخت خسارات ناشی از خطای آنان به وسیله بیت‌المال است» (گلپایگانی، ۱۴۱۲ق: ج ۲، ص ۴۰۲).

ب) آیت‌الله بهجت نیز در این مسئله استناد به قاعده احسان نموده و می‌فرماید: «خطای حاکم از بیت‌المال جبران می‌شود؛ به این دلیل که ایشان محسن هستند. این دلیل (محسن

بودن) همه مقامات اجرایی کشور را شامل می‌شود؛ لذا می‌توان گفت قاضی در این روایت خصوصیتی ندارد و تمام مقامات اجرایی را که در راستای منافع جامعه و حفظ دین و شعائر و احکام اسلامی قدم برمی‌دارند، شامل می‌شود» (بهجت، ۱۴۲۶ق: ج ۵، ص ۲۶۳).

۵. شیخ در کتاب مبسوط برای اثبات عدم مسئولیت جلاد در صورت عدم تقصیر به همین حدیث استناد کرده و می‌فرماید: «اگر جلاد عمداً بیش از هشتاد ضربه به مجرم بزند و او بر اثر این ضربات بمیرد، جلاد ضامن است و دیه او را باید پرداخت کند. اما چنانچه از روی خطا (مثلاً در شمارش اشتباه کند) بیش از هشتاد ضربه شلاق بزند، در این صورت ضامن بر عهده عاقله اوست». ایشان در پایان می‌گویند: «در روایات ما نقل شده است که: «أن ما أخطأت القضاة فني بيت المال»؛ خطای قاضی از بیت‌المال پرداخت می‌شود، و بر اساس این روایت دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود» (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۶۲).

در این مورد با اینکه جلاد دچار اشتباه شده و نه قاضی، شیخ در تبریئه او و مسئولیت بیت‌المال به این روایت استناد کرده است که می‌توان نتیجه گرفت دامنه شمول روایت فراتر از قضاات است.

۴.۲. دلیل دوم

با توجه به اینکه در صدر اسلام بین منصب قضا و حاکمیت به روشنی تفکیک وجود نداشته - و شواهد تاریخی نیز تا حدودی بر این مطلب دلالت دارد (سامانی، ۱۳۹۴: ۱۲۷ - ۱۵۲) - می‌توان گفت چه‌بسا در این روایت قضاات شامل تمام مقامات دولتی می‌شود. به عبارت دیگر از آنجا که نوعاً حکام به قضاوت نیز اشتغال داشتند، تسری این حکم (جبران خسارات خطاهای ایشان از بیت‌المال) به دیگر شئون حکومتی ایشان نیز به چشم می‌خورد؛ چنان‌که در سیره حکومتی پیامبر (ص) در ماجرای خطای خالد بن ولید و نیز در ماجرای مرگ یک زن و فرزندش بر اثر وحشت از حمله سپاهیان اسلام (که بحث آنها خواهد آمد)

دیده می‌شود. شاید بیانات برخی از فقها همچون علامه حلی که به استناد همین روایت فرمودند: «و خطأ الإمام و الحاكم في الحكم و الاجتهاد على بيت المال، و في غيره على عاقلته» (حلی، ۱۴۲۰ق: ج ۵، ص ۶۴۲) بیانگر همین تحلیل ما باشد؛ چراکه در مقام استدلال برای پرداخت خسارات ناشی از خطای قاضی از بیت المال، بدون هیچ تفصیل و استدلالی، گفته‌اند خطای امام و حاکم، از بیت المال پرداخت می‌شود. گویا این دلالت (شمول روایت نسبت به امام و حاکم) با توجه به شواهد تاریخی برای آنها بدیهی و روشن بوده است؛ لذا خود را بی‌نیاز از ارائه دلیل برای توسعه مفهوم این روایت دانسته‌اند.

نتیجه اینکه با توجه به موارد متعددی که فقها و اندیشمندان اسلامی به این روایت استناد کرده‌اند، می‌توان گفت قاضی در این روایت خصوصیتی نداشته و در دولت اسلامی تمام مقامات اجرایی چنانچه در حوزه مأموریت خود بدون تقصیر مرتکب خطایی شوند، شخص آنها مسئول جبران خسارت نبوده و جبران خسارت آنها بر عهده بیت‌المال است؛ زیرا همان خصوصیتی که در قاضی موجب حکم به برائت او و پرداخت خسارات از بیت‌المال شده، عیناً در دیگر مقامات اجرایی نیز وجود دارد. آنها نیز مانند قاضی محسن هستند، و در جهت تأمین مصالح مسلمین تلاش می‌کنند و به دنبال حفظ دین و شعائر دینی و اجرای احکام اسلامی هستند.

بنابراین این ادعا که: «این روایت در مقام بیان مسئولیت دولت در قبال خسارات ناشی از خطای قاضی می‌باشد، به عنوان اینکه متصدی منصب قضاوت است، لذا سایر مشاغل دولتی را که عنوان منصب بر آنها صدق نمی‌کند، شامل نمی‌شود»، با توضیحی که داده شد، قابل دفاع به نظر نمی‌رسد؛ چراکه همان‌گونه که بیان شد، فقها بدون هیچ تردیدی این حکم را به غیر قضات تسری داده‌اند. علاوه بر اینکه عملکرد حضرت رسول (ص) در ماجرای خالد بن ولید و نیز ماجرای ماعز که قبلاً بیان شد، مؤید همین مطلب است.

۵. علی بیت المال المسلمین

موضوع دیگری که در این حدیث باید بررسی شود، تبیین و توضیح جمله «علی بیت مال المسلمین» است. اینکه آیا مفاد علی بیت مال المسلمین حکم تکلیفی است یا حکم وضعی؟ زیرا اگر حکم تکلیفی باشد، به مجرد عدم توان انجام، تکلیف ساقط می‌شود. اما اگر حکم وضعی و ضمان ثابت شود، در صورت عدم توان نیز تکلیف ساقط نمی‌شود، بلکه بر عهده مستقر شده و هر وقت که توان پیدا کند، باید از عهده آن بر آید.

برای تبیین این موضوع باید گفت در خصوص معنای واژه «علی» سه دیدگاه وجود دارد:

الف) چنانچه واژه «علی»، اسناد به فعل مکلف داشته باشد، بر حکم تکلیفی دلالت دارد و اگر به مال و عین خارجی اسناد داشته باشد، بر حکم وضعی دلالت می‌کند. مثلاً چنانچه گفته شود: «علیک بصلاته الجمعة» یا «لله علی الناس حج البیت»، اینجا چون اسناد به فعل است، بیانگر حکم تکلیفی است، اما اگر گفته شود: «علیه دین»، در این صورت لفظ «علی» فقط بیانگر استقرار در عهده است؛ خواه عین باشد یا دین (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۱۸۱).

ب) در هر دو صورت - چه جایی که ظرف به فعل من الافعال و چه جایی که به مال یا عین خارجی اسناد داده شود - حکم تکلیفی را استفاده می‌کنیم. مرحوم ایروانی در این خصوص می‌فرماید: «در مواردی که به فعل من افعال المكلف نسبت داده شود، مثل «علیک بصلاته اللیل» ظهور در حکم تکلیفی دارد و بحثی نیست. اما جایی که به مال یا عین تعلق پیدا می‌کند، حتماً باید فعلی را در تقدیر بگیریم. به عنوان مثال «علیه دین» یعنی علیه اداء الدین و باید کلمه «اداء» را در تقدیر بگیریم. یا وقتی می‌گوییم: «علی مال» باید کلمه «اداء» یا «حفظ» را در تقدیر بگیریم. اما چون «وجوب الاداء» نمی‌تواند باشد - برای اینکه با غایت سازگاری ندارد؛ چون معنای روایت می‌شود يجب الاداء حتی الاداء - پس «وجوب الحفاظ»

را در تقدیر می گیریم (ایروانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۹۳).

ج) کلمه «علی» فقط - حتی جایی که به فعل اسناد داده می شود - بر حکم وضعی دلالت دارد. امام (ره) در کتاب البیع در این خصوص می گوید: «ظاهراً واژه «علی» ظهور در استقرار بر عهده (ضمان و اشتغال ذمه) دارد، چه علی استناد به مال و عین خارجی داده شود و چه به فعل». درست در مقابل نظریه مرحوم ایروانی که گفت: در هر دو ظهور در تکلیفی دارد. امام (ره) در توضیح دیدگاهشان می فرمایند: «در آیه شریفه «لله علی الناس حج البیت» که ظرف به حج که فعلی از افعال مکلف است، اسناد داده شده، حکم وضعی را استفاده می کنیم؛ یعنی خداوند در این آیه شریفه در مقام بیان این است که حج دینی بر عهده مکلف بوده و ذمه مکلف به حج مشغول است.

شاهدش این است که اگر کسی مستطیع شود و عمل حج را انجام ندهد، هر چند بعداً استطاعت را از دست دهد، باز حج بر او واجب بوده و بر ذمه او مستقر می شود؛ لذا اگر فوت کند، باید بعد از مردنش با اموالش حج او را به جا بیاورند. در حالی که اگر وجوب حج، صرف تکلیف بود، با فوت مکلف یا از دست دادن استطاعت، از او ساقط می شد و دیگر وجهی برای انجام حج پس از مرگ او نبود. این حکم وضعی در این آیه از واژه «علی» فهمیده می شود، نه چیزی غیر از آن» (خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۷۷).

ایشان در تبیین نظرشان می گوید: «علی برای استعلائیست است؛ لذا وقتی به همراه مال، عمل یا فعلی می آید، آن مال، عمل یا فعل را بر عهده حمل کرده و مستقر می کند. مثل استقرار زید بر سطح؛ چرا که عهده و ذمه چیزی هستند که سنگینی مال و امثال آن بر او واقع می شود. پس وقتی گفته می شود: «لله علی کذا» ظهور در این دارد که آن امر دینی از جانب خداوند تعالی بر من است و به همین علت است که وقتی انجام می دهم، گفته می شود که ایشان وفا کرد.

به لغت نیز اگر مراجعه کنیم، معلوم می‌شود «علی» به معنای استقرار در عهده است؛ چنان که کلمه «ل» که از نظر لغت مفید برای اختصاص است، مطلق الاختصاص نیز است؛ اما وقتی می‌گوییم: «هذا لزيد» از «لام» منفعت هم استفاده می‌شود. همان گونه که در لام منفعتی را استفاده می‌کنید، در «علی» هم يك عنوان ضرری استفاده می‌شود و می‌گوییم: عنوان عهده در معنایش اشراب شده است.

پس با توجه به معنای واژه «علی» در لغت که بر استعلا دلالت دارد و همچنین بیان فقها و علما در باب قاعده ید، می‌توان نتیجه گرفت که مقصود از «علی بیت مال المسلمین» ضمان است؛ یعنی بیت‌المال مسلمین یا به عبارت دیگر امام ضامن خسارات وارده به وسیله خطای قاضی می‌باشد. علاوه بر این به عنوان استشهاد، برخی از فقها در خصوص همین روایت (اصبغ بن نباته) نیز واژه ضمان را به کار برده‌اند. برای مثال آیت‌الله تبریزی در کتاب اسس القضاء و الشهادة در این خصوص می‌فرماید: «این امکان وجود دارد که از موثقه ابی مریم که بر ضمان بیت‌المال نسبت به دیه قطع و دم در صورت خطای قاضی دلالت دارد، استفاده کنیم که در این مورد (خسارات مالی ناشی از خطای قاضی)، بیت‌المال ضامن است؛ زیرا بدون شک بین دیه و مال در فرض موجود فرقی وجود ندارد» (تبریزی، بی‌تا: ۶۷).

در مجله فقه اهل بیت (ع) نیز پس از نقل روایت اصبغ بن نباته (البته به سند امام باقر (ع)) نویسنده می‌گوید: «این روایت دلالت می‌کند که عهده بیت‌المال به دیه مشغول است. از آنجا که راوی، یونس بن یعقوب بوده و او از اصحاب اجماع به شمار می‌رود، روایت نزد ما معتبر است. این روایات که نمونه آنها فراوان است، دلالت می‌کند بر اینکه بیت‌المال یا عنوان امامت، ضامن دیه افراد یادشده است» (جمعی از مؤلفان، بی‌تا: ج ۳۵، ص ۱۸).

نتیجه

بر اساس دستورالعمل حکومتی حضرت امیر المؤمنین (ع) که در روایت اصبع بن نباته منعکس شده است، چنانچه کارکنان دولت بر اثر خطای خویش خسارتی به دیگران وارد سازند، دولت باید آن خسارت را از طریق بیت‌المال جبران کند؛ چراکه لفظ قاضی در این روایت موضوعیت ندارد؛ لذا روایت همان‌گونه که فقها نیز به مناسبت چنین استفاده‌ای نموده‌اند، تمامی کارکنان دولت را شامل می‌شود. همچنین این روایت اختصاص به خسارات جانی مثل قتل و قطع عضو نداشته و خسارات مالی را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین چنانچه از جانب کارکنان دولت (اعم از قضات و غیر قضات) - بدون اینکه از سوی آنان تقصیری صورت گرفته باشد - خسارتی (اعم از جانی و مالی) به دیگران وارد شود، جبران خسارت بر عهده بیت‌المال مسلمانان است. در غیر این صورت، جبران خسارت بر عهده بیت‌المال نخواهد بود.

منابع

۱. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللثالي العزیزية في الأحاديث الدينية، ۴ج، قم: دار سيد الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، ۵ج، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
۳. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ۴ج، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۴. _____، الخصال، ۲ج، جامعه مدرسين - قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ج، بیروت: دار الفكر - دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۶. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ج، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۷. بهجت، محمدتقی، جامع المسائل، ۵ج، قم: دفتر معظم له، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
۸. تبریزی، جواد، أسس القضاء و الشهادة، قم: دفتر مؤلف، چاپ اول، بی تا.
۹. ترحینی عاملی، سید محمدحسین، الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية، ۹ج، قم: دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ق.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ۶ج، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۱. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۶ج، قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

١٢. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ٤ ج، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق.
١٣. حلی، حسن بن علی بن داوود، رجال ابن داوود، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٨٣ ق.
١٤. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ٢ ج، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤١٠ ق.
١٥. _____، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، ٦ ج، قم: مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.
١٦. _____، رجال العلامة الحلي: خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، نجف: منشورات المطبعة الحيدرية، چاپ دوم، ١٣٨١ ق.
١٧. خمینی، روح الله، القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد، ٢ ج، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ایران، چاپ اول، بی تا.
١٨. خویی، سید ابوالقاسم، مباني تکملة المنهاج، ٢ ج، ٤١ موسوعة، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي (ره)، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
١٩. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیة، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
٢٠. _____، مفردات الفاظ قرآن، ١ ج، دارالقلم، الدار الشامیة، بیروت، دمشق، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
٢١. زبیدی واسطی، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ٢٠ ج، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٢٢. سبحانی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، ٢ ج، قم: مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، چاپ اول، ١٤١٨ ق.

۲۳. شیرازی، سید صادق، التعليقات على شرائع الإسلام، ۲ ج، قم: استقلال، چاپ ششم، ۱۴۲۵ ق.
۲۴. صالحی مازندرانی، محمد، بررسی فقهی حقوقی مسئولیت مدنی ناشی از تصمیمات قضایی با نگاهی به برخی نظام‌های حقوقی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۲۵. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ۶ ج، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف: المكتبة الرضوية، چاپ اول، بی‌تا.
۲۷. _____، المبسوط في فقه الإمامية، ۸ ج، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.
۲۸. _____، تهذيب الأحكام، تحقیق خراسان، ۱۰ ج، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۹. _____، رجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۲۷ ق.
۳۰. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ ج، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ ج، قم: هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. قمشه‌ای، محمد علی اسماعیل پور، البراهین الواضحات: دراسات في القضاء، ۲ ج، قم: بی‌جا، چاپ اول، بی‌تا.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ۸ ج، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۳۴. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، رجال الکشی، مع تعلیقات المیرداماد، ۲ج، چاپ اول، قم: بی جا، بی تا.
۳۵. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی، کتاب القضاء (الکپایگانی)، ۲ج، قم: دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۶. _____، الدر المنضود فی أحكام الحدود، ۳ج، قم: دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۳۷. مجلسی، محمداقبر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ۲۶ج، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۳۸. _____، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ۱۶ج، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳۹. _____، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ۱۴ج، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۴۰. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الأحکام، ۲ج، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۳ق.
۴۱. موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، فقه القضاء، ۲ج، قم: دفتر معظم له، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۴۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۴۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ج، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
۴۴. یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی، تکملة العروة الوثقی، ۲ج، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.